

حاکمیت در حکومت اسلامی

• حکومت اسلامی در حقیقت پذیرش حکومت همه جانبه الهی است
 • اسلام حکومت را الهی، برای هدفی الهی ولی بوسیله مردم معرفی و اجراء میکند

حکومت الهی

در حکومت اسلامی، حکومت مطلق از آن خدا است، می توان حکومت الهی را به دو صورت نشان داد :

۱- حکومت تکوینی در حکومت تکوینی که حاکم خداست از طریق: وضع، سنت، فطرت، نوامیس خلقت و حقایق علمی غیر قابل تغییر، صورت می گیرد. این جهان با نظامات حیرت انگیز آن، مخلوق خداوند دانا و توانا است و معنای حاکمیت خداوند اینست که همه مخلوقات به قوانینی که از

جانب او مقرر گردیده است، محکوم می باشند. بشر تنها قادر به کشف پاره ای از این حقایق و نوامیس و حقایق علمی است و در بکار گرفتن آنها توانائی دارد .

۲- حکومت تشریحی از طریق وحی و الهام و تشریح قوانین دینی و اجتماعی صورت می پذیرد . خداوند برای زندگی بشر قوانینی مقرر کرده است که سعادت انسانها به رعایت آنها بستگی کامل دارد. با این تفاوت که انسان در برابر قوانین تکوینی از خود اختیاری ندارد ولی قوانین تشریحی

را باید با اختیار خود مراعات کند و مورد
عمل قرار بدهد .

حکومت اسلامی در حقیقت پذیرش حکومت
همه جانبه الهی است در جهان هستی، چه در
جهان تکوین و چه در جهان تشریح، حکومت
مطلقه تامه از آن خدا است «ولله اسلم من
فی السموات والارض طوعاً و کرهاً» (۱)
در برابر حکومت الله، آنچه در آسمانها و
آنچه در زمین است چه بخواهند و چه نخواهند
بر تسلیم فرود آورده اند .

از بررسی آیات قرآن برمی آید که تشریح
و جعل قانون منحصر به خدا است در حکومت
اسلامی ، رأی و نظر هیچکس در حق کسی ،
حجت و نالذنب نیست و کسی حق ندارد قانونی
وضع کند و جامعه را بر اجراء آن مجبور سازد
قرآن می گوید :

«ان الحكم الا لله امران لا تعبدوا الا اياه
ذلك الدين القيم» (۲)

حکم و فرمان از آن خدا است ، فرمان
داده است که جز او کسی را نپرستیم این است
دین استوار .

در آیات دیگر چون : «من لم يحکم بما
انزل الله فاولئك هم الکافرون» (۳) «ومن
لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون»
(۴)

«ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم
الفاستقون» (۵)

تصریح شده آنانکه برخلاف قوانین
خداوند حکم کنند ، کافر ، ظالم و فاسق
می باشند .

این آیات هر نوع حکم و فرمان را از آن
خدا میداند .

حاکمیت خدا با حاکمیت مردم
منافاتی ندارد

در جنگ نهروان مومنی که خوارج شعار
میدادند و می گفتند «لا حکم الا لله» یعنی :
حکومت از آن خداست ، آنان با این شعار
که بظاهر حق و پیروی از قرآن بود ، می-
خواستند افکار عمومی را بر ضد امام بشورانند
و جامعه را به هرج و مرج بکشند .

امام در پاسخ آنها فرمود : «کلمة حق
یراد بها الباطل نعم لا حکم الا لله ولكن هؤلاء
يقولون لا امرة الا لله» (۶)

سخن حقی است که از آن معنی باطل اراده
شده است آری این جمله کاملاً درست است
که حکومت مطلق از آن خداست ولی آنان
می خواهند بگویند زمامداری و ریاست
مخصوص خداست در روی زمین اصلاً نباید
حکومتی مستقر گردد این سخن درست نیست
ناچار برای مردم حاکم و فرمانروائی لازم است

۱- سوره آل عمران ۸۳

۲- سوره یوسف آیه ۳۰

۳- ۴- ۵- سوره مائده ۴۴ سوره مائده ۴۳ - ۴۵ - ۴۷ .

۶- نهج البلاغه خطبه ۳۰

آری در حکومت اسلامی اصل حکومت الهی است و هدف از حکومت نیز باید الهی باشد ولی اجرای آن مردمی است به عبارت دیگر در نظام و حکومت سیاسی اسلام قانون اساسی الهی است ولی تطبیق آن با شرایط مختلف بر حسب مصالح امت اسلامی کاملاً مردمی است. حکومت دموکراسی غربی راه معنای حکومت مردم، بوسیله مردم و برای مردم معنی کرده اند ولی اسلام حکومت را الهی، برای هدفی الهی ولی بوسیله مردم معرفی میکند.

بنابراین حاکمیت مردم با حاکمیت الهی منافاتی ندارد چون علاوه بر اینکه حاکمیت الهی از نوع حاکمیت بشر است زیرا حاکمیت الهی حقیقی و حاکمیت بشر اعتباری است و نیز این دو حاکمیت در عرض هم نبوده و هیچگونه منافاتی باهم ندارند، به این معنی همانطوریکه منشاء هر نیروی دیگر را باید از آن قدرت ماورا و الّا جستجو کرد، جوهر حاکمیت نیز از منبعی بالاتر از اراده انسانها تراوش میکند، صورت خارجی و نمود آن بر حسب زمان و مکان تعیین می شود و تابع اراده ملت است بدین ترتیب سلطه زمینی و شکل یافته، ساخته اراده ملت هاست و یک تأسیس بشری است.

حاکمیت خدا مانند مالکیت اوست، اسلام خدا را به عنوان مالك وصاحب اختیار همه چیز و همه کس معرفی می کند «له ملك السموات والارض» ولی نوع مالکیت خداها نوع مالکیت بشر فرق دارد، مالکیت خدا حقیقی

و مطلق است، اما مالکیت بشر اعتباری و قرار دادی است به مضمون شعر معروف:

در حقیقت مالك اصلی خدا است

این امانت چند روزی نرود ما است
و این ناشی از يك عقیده دینی است که مردم هر چه را که خدا آفریده و در اختیار انسانها است امانت میداند

و لذا مالکیت خدا با مالکیت بشر هیچگونه منافاتی ندارد. حاکمیت نیز همینطور است بسان و دبعه الهی به خلق واگذار شده تا جائیکه خود می خواهد از آن استفاده کند.

الهی بودن حاکمیت وسیله ای برای جلوگیری از ظفیان دولت

منشأ الهی حاکمیت در رابطه با دولت و مردم نقش بازدارنده دارد، به این معنا، همانطوریکه در کلیه نظامهای موجود جهان، برای اینکه قدرت، دولت را به خود کامگی و ظفیان نکشد و مانع تبدیل و تعریف حکومت دموکراسی به استبداد های مختلف شود، ناچار برای این حاکمیت از آهاز حدودی ایجاد شده است.

و چهار چوب های این المللی همچون: منشورهای حقوق بشر، جامعه ملل، حقوق اولیه و طبیعی انسان، و قرارداد اجتماعی برای همین منظور بوجود آمده است تاریخ دموکراسی نشان میدهد که حاکمیت ملی هیچگاه بدون تید و شرط و چهار چوب نبوده است دانشمندان بنام «حقوق بشر» یا «حقوق فطری» یا «عدالت» آن را محدود ساخته اند چنانکه «جان لاک» عقیده بر این داشت

هر دولتی که برخلاف حقوق بشر قانون وضع کند غاصب است و ملت حق دارد با چنین دولتی به مبارزه برخیزد .

حاکمیت به عنوان ودیعه الهی به خلق واگذار شده بکار بردن چنین ودیعه‌ای هرگز بدون قید و شرط نمی‌باشد ، همچنانکه استفاده از تمام نعمتها و آفریده‌های الهی بدون قید و شرط نیست. دولتی که با اراده مردم روی کار می‌آید حق ندارد از توأمیس الهی و قوانین فطری تخلف کند و لذا سن توماس، حکیم قرن سیزدهم میلادی به صراحت اعلام میکرد: «دولتی که برخلاف قوانین الهی قانون وضع کند غاصب است و اگر املت حق دارند با چنین دولتی مبارزه کنند» (۱)

در حکومت اسلامی نیز «امت» آزاد است که امانت الهی را چنانکه می‌خواهد بکاربرد ولی بشرط اینکه از چهار چوب قوانین شرع تجاوز نکند .

در اسلام، حکومت مطلق از آن خداست ولی حاکمیت مردم برای سرنوشت خود در چهار چوب قوانین شرعی از نظر اسلامی پذیرفته شده است .

در حکومت اسلامی هیچ فرد و هیچ گروهی حق جعل و وضع قانون ندارد، منابع قانون اساسی اسلام «قرآن و سنت» است که فقهاء و کارشناسان اسلامی حکم همه موضوعات را در هر زمان از ادله شرعی استخراج می-

نمایند و بصورت قانون بجامعه عرضه میدارند هر چند که تمام قوانین لازم برای اجتماع معاصر و آینده بستقیماً در منابع اسلامی تنظیم نشده است ولی در منابع اسلامی برای تنظیم قوانین لازم در شرایط مختلف بر اساس معیارها و قوانین حقوق اسلامی پیش‌بینی های لازم شده است که در هر عصر فقهاء به نیروی اجتهاد بویائی لازم را برای همگانی شدن با جامعه تأمین نمایند .

بنابراین فقهاء و کارشناسان مذهبی حقوقی در هر زمان این رسالت را بعهده دارند که: اولاً- قوانین لازم را از ادله شرعی استنباط نموده در اختیار جامعه اسلامی قرار دهند ثانیاً- در هر زمان از قوانین اسلام پاسداری نمود و از اجرای قوانین خلاف شرع جلوگیری نمایند. به این معنی فقط قانون اساسی و اسلامی بودن قوانین عادی و وظیفه فقهاء و حقوقدانان اسلامی است .

ناگفته نماند وجود قانون اساسی در حکومت اسلامی و پاسداری فقیهان از آن و «ولایت فقیه» به هیچ وجه با حاکمیت اعتباری امت مسلمان تضادی ندارد زیرا در کلیه نظامهای موجود جهان شبیه چنین محدودیتهائی وجود دارد با این تفاوت که در اسلام این تضمین ، معنوی و دینی است. در حکومت اسلامی حاکم ظاهری نماینده حاکم واقعی «الله» است و موظف است خود

(۱) مراجعه شود به مقاله بسیار ارزنده : دکتر ناصر کاتوزیان در مجله اندیشه

رادر چهارچوب قوانین الهی قرار دهد، اگر چنین کند اطاعتش اطاعت خدا است و بر همگان واجب است و گرنه نه تنها اطاعتش واجب نیست بلکه مسلمانان موظف هستند با حاکم ظالم و دیکتاتور به مبارزه برخیزند

الهی بودن حاکمیت وسیله توجیه حکومت‌های خودگامه!

با اینکه الهی بودن حاکمیت وسیله ای برای جلوگیری از طغیان و خود کامگی حاکمیان است ولی سوگندانه در عمل گاهی وسیله توجیه قدرت‌ها قرار گرفته است و حتی ظالمترین و دیکتاتورترین پادشاهان نیز خود را نماینده خدا در روی زمین دانسته و قدرت خود را بدین وسیله توجیه کرده اند! چنانکه می گویند:

«در قرن چهاردهم میلادی، حقوقدانان درباری فرانسه ادعا میکردند که «پادشاه قدرت خود را تنها از خدا و مشیر او می گیرد» تا بدین وسیله بتوانند برای سلطه پادشاه در مقابل پاپ که اونیز ادعای حکومت الهی داشت، مبنائی بسازند، ولی قطع نظر از این دلیل خاص ادعای اینکه پادشاه نیروی خود را از خدا میگیرد در توجیه بسیاری از حکومت‌های خودگامه سلطنتی بکار رفته است چنانکه در قرن بیستم نیز امپراطور «گیوم دوم» بطور رسمی آنرا به زبان می آورد و در مشرق زمین نیز بسیاری از حکیمان در باری شاهر «ظل الله! با سایه پروردگار!

نامیده اند « (۱)

از اینجاست که خداوند تنها اطاعت از کسی را بطور مطلق واجب میکند که معصوم و معصوم از خطا باشد و بیم آن نرود که به کارهای ناشایست فرمان بدهد و این جزو پیامبران الهی و ائمه معصومین و کسانی که با دارا بودن شرایط، نمایندگان معصومین (ع) هستند نمی باشد.

اما ادعای حاکمیت برای غیر اینها بسیار خطرناک است و مایه فساد می شود.

چنانکه دربار شاه خائن علمای درباری بظلم ادعا کردند که اوسایه خدا در زمین است و او خود قدرت خویش را از خدا و مقام خود را واسطه میان خالق و مخلوق می پنداشت و نویسندگان قانون اساسی پیشین ایران هم سلطنت را به عنوان موهبتی الهی منتهی توسط مردم به شاه تفویض کرده بودند گو اینکه متوجه بودند که اعطای چنین موهبتی بامبانی اسلام سازگار نیست سرانجام این قدرت او را به فساد و سرکشی و طغیان کشید ملت آنچه را که بظلم نویسندگان قانون اساسی پیشین حاتم بخشی کرده از طرف ملت به عنوان موهبت الهی به شاه تفویض کرده بودند، بازستاندند و بنای حاکمیت او را از زمین بردند.



(۱) دکتر ناصر کاتوزیان: مجله اندیشه اسلامی شماره چهارم صفحه ۲۷